

بررسی اتهامات ابن تیمیه به خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی در ماجرای سقوط خلافت عباسی

محمد آقا مروجی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۳۰

چکیده

ابن تیمیه از علمای سلفی مذهب اهل سنت است. او در دوران زندگی خود چندین بار به خاطر ابراز عقاید مخالف امت اسلامی، واکنش مناسبی از علمای جهان اسلام ندید و حتی بارها راهی زندان شد. وی معاصر با حمله مغول به کشورهای اسلامی به دنیا آمد. هم‌زمان با تولد ابن تیمیه، حادثه سقوط خلافت بغداد نیز رقم خورد. اتفاقاتی همچون حمله مغول به حران (زادگاه ابن تیمیه)، سقوط بغداد و متمایل شدن حکام مغول به مذهب تشیع، باعث شد تا اتهاماتی در ذهن ابن تیمیه پدید آید و بر اساس آن، شیعه را در حمله مغول و نابودی خلافت عباسی مقصر جلوه دهد. بعد از ابن تیمیه، گروهی از پیروان وی همچون ابن کثیر و ذهبی نیز در برخی اتهامات به بعضی از بزرگان شیعه تاخته‌اند. پژوهش پیش رو به دنبال بررسی برخی از اتهامات ابن تیمیه به خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی و رد این اتهامات با تکیه بر منابع تاریخی شیعه و اهل سنت و نقد آن‌ها با روش کتابخانه‌ای و توصیفی - تحلیلی است. نتیجه به دست آمده در این پژوهش نشان می‌دهد که خود خلافت عباسی، قبل از حمله مغول ضعیف شده بود و خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی نه تنها در سقوط خلافت نقشی نداشتند، بلکه با مواضع خود، میراث فرهنگی اسلامی را حفظ کردند. واژگان کلیدی: ابن تیمیه، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن علقمی، مغول، سقوط بغداد، اتهامات.

۱. دانش‌آموخته سطح ۳ مذاهب اسلامی، مرکز تخصصی ائمه اطهار (ع)؛ moravveji.1366@gmail.com

مقدمه

با حمله مغول به کشورهای اسلامی و فروپاشی خلافت سنی مذهب عباسی، اهل سنت در حکومت اسلامی احساس خلأ کردند؛ در مقابل، مذهب شیعه به دلیل فضای ایجاد شده در نبود خلافت عباسی، به رشد خود ادامه داد. موضوع سقوط بغداد در کتاب‌های متعددی ذکر شده و داوری‌هایی نسبت به علل، انگیزه‌ها و... آن نیز صورت پذیرفته؛ اما باید گفت که برخی از علمای افراطی حنبلی مانند ابن تیمیه، مقصر اصلی سقوط خلافت اسلامی (یا به تعبیر بهتر، خلاف عباسی) را علما و بزرگان شیعه دانسته و تندترین اتهامات خود را به بزرگانی همچون خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی روا داشته‌اند.

با بررسی اتهاماتی که ابن تیمیه و پیروانش به این دو شخصیت شیعی نسبت می‌دهند، متوجه می‌شویم که تقریباً همه اتهامات و به تعبیر بهتر، اساس اتهامات ابن تیمیه علیه خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی، به نقش آن‌دو در مسئله سقوط خلافت بغداد برمی‌گردد و گناه این عمل مغول‌ها را به آنان نسبت می‌دهد. او نسبت به خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی، ادعاهایی را مطرح می‌نماید که بعد از بررسی و سیر در کتب او به مواردی می‌رسیم که برخی از آن‌ها غیر مستند بوده و در رد آن به توضیح نیاز نیست و اما نسبت به برخی از اتهامات دیگر ابن تیمیه (به‌خاطر تکرار زیاد در کتب بعد از ابن تیمیه) مجبور به پاسخ دادن به آن‌ها هستیم. گویا ابن تیمیه از نفرات اولی است که بعد از یک قرن از سقوط بغداد نسبت به نقش خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی در این حادثه اتهاماتی را مطرح می‌کند.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اولاً خود خلافت عباسی از درون پوسیده شده بود و ثانیاً نه تنها بزرگان شیعه همچون خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی در سقوط خلافت نقشی نداشتند، بلکه در این مسئله مواضع مناسبی اتخاذ نموده بودند که باعث حفظ فرهنگ اسلامی شد. بنابراین ثابت می‌گردد که اتهامات ابن تیمیه نسبت به خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی صحت ندارد و از پشتوانه علمی برخوردار نیست.

درباره موضوع تحقیق، آثاری وجود دارد که به طور مستقل یا به صورت ضمنی و در خلال مباحث دیگر به آن پرداخته‌اند؛ برخی از اهم آن‌ها عبارتند: الف) کتب: ۱- ابن‌العلقمی و دوره سیاسی، نوشته محمد عیدان العبادی ۲- اسماعیلیون و مغول و خواجه نصیرالدین طوسی، نوشته حسن امین. ب) مقالات: ۱- آیا خواجه نصیرالدین طوسی در یورش مغولان به بغداد نقشی بر عهده داشته است؟، به قلم عبدالهادی حائری در پائیز ۱۳۶۳ش در مجله ادبیات و زبان‌ها چاپ شده است. ۲- نصیرالدین طوسی در منازعات اسماعیلیان و مغول، به قلم اسماعیل باغستانی در اسفند ۱۳۸۱ش در مجله کتاب ماه دین چاپ شده است. ۳- ابن‌علقمی و سقوط بغداد، به قلم محمد طاهر یعقوبی در زمستان ۱۳۸۴ش در مجله تاریخ اسلام چاپ شده است. امتیاز پژوهش حاضر این است که اولاً آثار یاد شده اشاره‌ای به اتهامات ابن تیمیه ندارند و ثانیاً در رد این اتهامات تحلیل‌های نویی ارائه شده است.

اتهامات ابن تیمیه نسبت به خواجه نصیرالدین طوسی و ابن‌علقمی

مهم‌ترین بحثی که در اتهامات ابن تیمیه به خواجه نصیرالدین طوسی و ابن‌علقمی به چشم می‌خورد، مسئله دخالت در حکومت و همکاری با مغول است که این دخالت باعث اموری همچون شیعه شدن برخی حکام مغول، نوشتن آثاری علیه اهل سنت (همچون کتاب مفتاح الکرامه علامه حلی)، دخالت در موقوفات و... شده است. این مسائل به صورت اتهام با عنوان دخالت علمای شیعه در حکومت، از جانب ابن تیمیه مطرح شده است که با بررسی صورت گرفته مشخص خواهد شد که این مسائل ناشی از تعصبات مذهبی ابن تیمیه و پیروان اوست. سعدبن حذیفه الغامدی (استاد تاریخ دانشگاه ملک سعود ریاض) در این باره می‌گوید: «کانوا مؤرخین متطرفین، فقد وجهوا الیه تلک التهم اصلاً بدافع من التعصب المذهبی، تملیه حوافز عدوانیه و عواطف تحاملیه، یکنونها تجاه هذا الوزير المسلم الشیعی المذهب؛ مؤرخین در مسائل تاریخی طرفداری می‌کنند. تهمت‌هایی به ابن‌علقمی روا داشته‌اند که ناشی از تعصب مذهبی است». (غامدی، ۱۴۰۳ق: ۳۴۲)

برخی از اتهامات ابن تیمیه بدین صورت است:

۱. همکاری خواجه نصیرالدین طوسی با مغول در قتل خلیفه

ابن تیمیه در چند مورد از آثار خود این اتهام را به خواجه نسبت داده است. وی می‌نویسد: «إِنَّ التَّارَ مَا دَخَلُوا بِلَادَ الْإِسْلَامِ وَ قَتَلُوا خَلِيفَةَ بَغْدَادَ وَ غَيْرَهُ مِنْ مُلُوكِ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا بِمَعَاوَنَتِهِمْ وَ مُؤَاوَزَتِهِمْ، فَإِنَّ مَنْجَمَ هَوْلَاكُو الَّذِي كَانَ وَزِيرَهُمْ وَ هُوَ النَّصِيرُ الطُّوسِيّ كَانَ وَزِيرًا لَهُمْ بِالْأَلْمُوتِ وَ هُوَ الَّذِي أَمَرَ بِقَتْلِ الْخَلِيفَةِ وَ بُولَايَةِ هَؤُلَاءِ؛ هَمَانَا كَمَا مَغُولُهَا دَاخِلَ شَهْرِهِائِ اسْلَامِي نَشَدْنَدُ وَ خَلِيفَهُ اسْلَامِي وَ سَائِرَ حُكَمَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ رَا نَكْشَتْنَدُ، مَكْرَ بِه كَمَكِ وَ مُشَاوَرَهُ دَادَنَ عِلْمَائِ شِيعَةِ وَ شِيعِيَّانَ. پَسِ هَمَانَا مَنْجَمَ هَوْلَاكُو كَمَا سَمَتِ وَ زَارَتِ آن‌ها را داشت، نصیر طوسی بود که وزیر مغول در (حمله به) أَلْمُوتِ نیز بوده و خواجه به کشتن خلیفه مسلمین و زمامداری مغول امر نمود». (ابن تیمیه، ۱۴۰۸ق: ۵۰۷/۳؛ همو، ۱۴۲۱ق: ۱۵۲/۳۵ و ۱۶۶/۱۴؛ همو، بی‌تا: ۲۵۸/۳)

این اتهام ابن تیمیه در برخی کتب تاریخی اهل سنت نیز وجود دارد. سبکی با اشاره به این مسئله می‌نویسد: «فَقَامَ الشَّيْطَانُ الْمُبِينُ النَّصِيرُ الدِّينُ الطُّوسِيُّ وَقَالَ يَقْتُلُ وَلَا يَرِاقُ دَمَهُ وَ كَانَ النَّصِيرُ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛ (بعد از درخواست هولاکو) خواجه بلند شد و نظر داد که خلیفه کشته شود و البته خونس ریخته نگردد و خواجه نصیر از شدیدترین مردم در دشمنی با مسلمانان است». (سبکی، ۲۰۱۲م: ۲۷۱/۸)

۱-۱. نقد همکاری خواجه در قتل خلیفه

این اتهام ابن تیمیه مورد پذیرش نیست. برخی از ادله عدم همکاری خواجه در قتل خلیفه این گونه است:

۱. بر اساس گزارش‌های تاریخی، هولاکو از طرف برادرش مأمور به فتح بغداد شده بود و در صورتی که خلیفه حاضر به تسلیم نمی‌شد، هولاکو مأمور به قتل او شده بود که مورخان آن را یادآوری کرده‌اند. لذا چه خواجه نصیر اشاره به قتل خلیفه می‌کرد و چه این کار را نمی‌کرد، هولاکو خلیفه را به قتل می‌رساند. برای نمونه، چند گزارش تاریخی را ذکر می‌کنیم.

خواند امیر می‌نویسد: «تَابِعُو نَوِيَّانَ مِنْ مُسْتَعَصِمِ خَلِيفَةِ شَكَايَتِ امِيرٍ عَرْضَهُ دَاخِلَ قَاضِي الْقَضَايَاتِ شَمْسِ الدِّينِ أَحْمَدَ الْكَافِي الْقَزْوِينِي فِي بَابِ دَفْعِ وَجُودِ مَلَا حِدَةٍ،

مبالغه بجا آورد بنابر آن که منکوقاآن خاطر بر آن قرار داد که یکی از شاهزادگان را با سپاه فراوان صحاب عهده جمیع مهمات ایران گرداند که قرعه به هولاکو افتاد ... و گفت از کنار جیحون تا اقصای ولایات مصر به تحت تصرف درآوری و ملاحظه یاسای چنگیز نموده». (خواند امیر، ۱۳۳۳ش: ۹۴/۳)

رشید الدین فضل الله نیز می نویسد: «منگو به هولاکو گفت که اگر خلیفه گردن ننهد، وی را بکش». (همدانی، ۱۳۷۳ش: ۷۱۲/۲)

از این نمونه گزارش ها در تاریخ وجود دارد و نشانگر درستی مدعای ماست که بر فرض محال اگر خواجه نیتی بر قتل خلیفه داشت، قبل از آن که بخواهد دخالت کند، خود مغول که هولاکو نمایندگی آن ها را عهده دار بود، قصد داشت در صورت تسلیم نشدن خلیفه، او را به قتل برساند. بنابراین وزیر و عالم شیعی دربار خلیفه، یعنی ابن علقمی نیز با فهم این مطلب از خلیفه درخواست بازنگری در کیفیت برخورد با مغول نمود؛ که نظر وی نیز توسط درباریان خلیفه که از متعصبین اهل سنت بودند، پذیرفته نشد؛ خلیفه کشته و خلافتش ساقط شد.

۲-۱. شواهد تاریخی بر نفی نقش خواجه در سقوط بغداد

با بررسی کتب تاریخی که معاصر سقوط بغداد و یا نزدیک به این جریان نگاشته شده اند، به این نکته برمی خوریم که نامی از خواجه نصیر در گزارش های قتل خلیفه وجود ندارد. باید گفت تا قبل از ابن تیمیه و سپس شاگردش «ابن قیم جوزیه» و پیروانش همچون «شیبی» یا «خواندمیر»، هیچ اشاره ای به نقش خواجه در قتل خلیفه وجود ندارد و این مسئله، خود، دلیل بر تهمت بودن دخالت خواجه در قتل خلیفه عباسی و صحیح نبودن نقل های امثال ابن تیمیه است.

کاوش در برخی از گزارش های تاریخی به روشن تر شدن موضوع کمک خواهد کرد: الف) ابن طباطبا (ابن طقطقی) در کتابی که سال ۷۰۱ق نوشت، استفسار هولاکو از بزرگان و علما (که آیا می توان خلیفه را کشت) را اولاً به عالمی نسبت می دهد و ثانیاً آن عالم را مُحِق می داند، درحالی که اسمی از خواجه نمی برد. او می نویسد: «إن السلطان هولاکو لما فتح بغداد وأراد قتل الخليفة ... سأل بعض العلماء في حقيقة الحال عن ذلك

فذكر ذلك العالم له الحق في هذا ... واعتذر ذلك العالم عن هذا القول، بأن هيبة السلطان كانت عظيمة و سطوته مرهوبة، فما تجاسرت أن أقول بين يديه غير الحق؛ هولاکو زمانی که بغداد را فتح نمود و خواست خلیفه را به قتل برساند، از برخی علما در حقیقت این مسئله سؤال نمود و آن عالم، حق در مسئله را بیان داشت و عذر آورد که هیئت هولاکو زیاد است و نمی توانم در برابرش غیر از حق را بگویم». (ابن طباطبا، ۱۹۲۷م: ۵۱)

نکته‌ای که باید در مورد استفسار متذکر شد این است که خواجه فکر می کرد توسط هولاکو مورد امتحان قرار گرفته است و لذا در صورت نگفتن واقعیت، در خطر قرار می گرفت. شاهد مسئله مذکور نیز این است که حسام الدین منجم برای هولاکو پیش‌بینی نموده بود که اگر بغداد را فتح نماید، اتفاقات ناخوشایند عجیبی رخ خواهد داد. بعد از فتح بغداد آن اتفاقات به وقوع نپیوست و حسام الدین به دستور هولاکو کشته شد. (خواند امیر، ۱۳۳۳ش: ۱۰۷/۳)

ب) ابوالفداء در کتاب «المختصر فی اخبار البشر» و ابن العبری (م. ۶۵۸ق) مورخ معروف مسیحی در کتاب «تاریخ مختصر الدول» سقوط بغداد را بیان کرده اند، اما به نقش خواجه اشاره‌ای نداشته و حتی شرح حال خواجه را با وصف خوبی آورده اند. (ابوالفداء، بی تا: ۴۶۶/۱؛ ابن العبری، ۱۹۹۲م: ۱۸۰)

ج) ابن الفوطی در کتاب «الحوادث الجامعة» که آن را در سال ۶۵۷ق نوشت، جریان سقوط بغداد را آورده است، ولی اشاره‌ای به نقش خواجه در قتل خلیفه ندارد و این امر را به دستور سلطان می داند و می نویسد: «فأمر السلطان بقتله فقتل يوم الأربعاء: سلطان (هولاکو) دستور به قتل خلیفه داد و خلیفه روز چهارشنبه کشته شد». (ابن الفوطی، ۱۴۲۴ق: ۲۳۳)

د) افراد دیگری همچون: منهاج السراج جوزجانی در کتاب «طبقات ناصری»، حمدالله مستوفی، مورخ و جغرافی دان قرن هشتم هجری در کتاب «تاریخ گزیده»، نخبجویی در کتاب «تجارب السلف»، غسانی در کتاب «العسجد المسبوك»، ابن کازرونی در کتاب «مختصر التاريخ»، ابن تغری بردی در کتاب «النجوم الزاهرة»، ابن خلدون در کتاب «العبر و دیوان المبتدأ و الخبر» در جریان فتح بغداد، هیچ بحثی

از نقش خواجه مطرح نمی‌کنند. (جوزجانی، ۱۳۴۳ ش: ۱۳۰-۲۸۶؛ مستوفی، ۱۳۸۷ ش: ۳۶۹-۵۸۹؛ نجوانی، ۱۴۰۲ ق: ۳۵۷؛ غسانی، ۱۳۹۵ ق: ۶۲۲-۶۳۰؛ ابن کازرونی، ۱۳۹۰ ق: ۲۷۱؛ ابن تغری بردی، ۱۹۹۲ م: ۲۳۶/۲؛ ابن خلدون، ۱۴۲۱ ق: ۲۸۴/۳)

ه) از همه مهم‌تر بررسی دیدگاه ذهبی، ابن کثیر (از پیروان ابن تیمیه) و سیوطی که تعصب خاصی نسبت به شیعه دارند و در کتب خود مواضع ضد شیعی دارند؛ می‌باشد. ذهبی متعصب در جریان فتح بغداد، اشاره‌ای به نقش خواجه ندارد و در شرح حال وی، او را ستایش می‌کند. (ذهبی، ۱۴۲۳ ق: ۵۰/۱۱۴) سیوطی نیز در کتاب «تاریخ الخلفاء» اشاره‌ای به نقش خواجه ندارد. (سیوطی، بی‌تا: ۴۰۱) ابن کثیر که خود از پیروان ابن تیمیه است و نسبت به شیعه مواضع متعصبانه دارد، در نقلی بیان می‌کند که گفته شده است خواجه به هولاکو اشاره نموده تا خلیفه را به قتل برساند؛ اما خودش در ادامه می‌گوید: «و يقال إن الذي أشار بقتله الوزير ابن العلقمي، والمولى نصير الدين الطوسي ... و من الناس من يزعم أنه أشار على هولاکو خان بقتل الخليفة فإله أعلم، و عندي أن هذا لا يصدر من عاقل و لا فاضل. و قد ذكره بعض البغاددة فأتى عليه، و قال: كان عاقلا فاضلا كريم الاخلاق؛ گفته شده است کسی که اشاره به قتل کرده است، وزیر خلیفه (ابن علقمی) و خواجه نصیرالدین طوسی بوده است... و برخی از مردم گمان می‌کنند که وی اشاره و مشورت به هولاکو داده تا خلیفه را به قتل برساند و خداوند داناتر است. و نزد من این فعل (اشاره به قتل) از یک شخص عاقل و فاضلی (همچون خواجه) صادر نمی‌گردد. اشاره به قتل را، برخی از اهل بغداد ذکر کرده‌اند و او (خواجه) را تحسین می‌کند و می‌گوید که خواجه شخص عاقل و فاضل و بااخلاق بود». (ابن کثیر، ۱۴۱۹ ق: ۲۳۴/۱۳، ۳۱۳/۱۳)

حاصل کلام این که اگر خواجه در قتل خلیفه نقشی داشت، افراد مذکور به‌عنوان نکوهش شیعه آن را بیان می‌کردند.

۳. سؤالی که از امثال ابن تیمیه و پیروانش باید پرسید این است که اگر خواجه در ابتدا دارای چنان نفوذی بود که بتواند به قتل خلیفه امر نماید، چرا پس از فتح بغداد نتوانست دستور دهد تا مشهد امام کاظم علیه السلام را در آتش نسوزانند. (همدانی، ۱۳۷۳ ش: ۷۱۳/۲)

خلاصه با سه دلیل فوق الذکر احتمال دخالت خواجه در قتل خلیفه منتفی می‌گردد و مشخص می‌شود که سخنان ابن تیمیه و پیروانش تهمتی بیش نیست.

۲. همکاری خواجه و ابن علقمی با مغول

اتهامی دومی که ابن تیمیه به خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی منتسب می‌دارد، همکاری آنان با مغول است. او می‌نویسد: «كان الرفضه من اعظم الأسباب في دخول الترك الكفار إلى بلاد الإسلام و أما قصة الوزير ابن العلقمي وغيره كالنصير الطوسي مع الكفار و مما لآتهم على المسلمين فقد عرفها الخاصة؛ شيعيان باعث شدند که مغول به بلاد اسلام داخل گردد و جریان همکاری ابن علقمی و نصیرالدین طوسی با مغول را خاصه و عامه می‌دانند». (ابن تیمیه، بی‌تا: ۲۹۶/۷، ۱۰۳/۵، ۲۵۱/۶؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۸ق: ۵۴۶/۳؛ ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق: ۶۳۶/۲۸ و ۵۲۸)

برخی از مورخین نیز این اتهام ابن تیمیه را تأیید می‌کنند: جوزجانی و ابن کثیر نوشته‌اند: ابن علقمی به انتقام کرخ با مغول همکاری نمود. (جوزجانی، ۱۳۴۳ق: ۱۹۱/۲؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ۸۳/۹) افرادی همچون سبکی، صفدی، ابن شاکر و ... جریان تراشیدن موی غلام توسط ابن علقمی (و نگاشتن نقشه فتح بغداد بر سر وی) برای فراخواندن مغول به حمله را متذکر شده‌اند. (صفدی، ۱۴۲۰ق: ۱۵۲/۱؛ سبکی، ۲۰۱۲م: ۲۶۳/۸؛ ابن شاکر، بی‌تا: ۲۵۲/۳)

۲-۱. نقد همکاری خواجه با مغول

از مضمون گفتارهای ابن تیمیه به دست می‌آید که او این همکاری را در دو مورد می‌داند. مورد اول، همکاری در قتل خلیفه است که عدم صحت همکاری خواجه در قتل خلیفه بیان شد. مورد دوم، همراهی با مغول در حمله به بغداد می‌باشد. مسلم است که خواجه در رکاب هولاکو برای فتح بغداد بود، اما اینکه همراهی خواجه دلیل بر همکاری باشد را در ادامه به صورت نقضی و حلی پاسخ خواهیم داد.

الف) جواب نقضی:

همراهی علمای اهل سنت همچون عطاملک جوینی و برادرش شمس الدین جوینی، شمس الدین قزوینی و ... نیز در تاریخ ذکر شده است. حتی حکام سنی مذهب ایوبی

نیز در همکاری با مغول پیش‌دستی می‌نمودند. حسن امین در این باره می‌نویسد: «این ایوبیان بودند که نخستین بار در جزیره و شام برای هولاکو هدیه فرستادند و از او دلجویی کردند و نیز این ناصر ایوبی بود که در اعلام خضوع در برابر مغولان پیش‌دستی کرد و پسرش عزیز را با تحفه‌هایی به استقبال خان مغول فرستاد. حال اگر یک حاکم شیعی چنین کرده بود چه می‌کردید؟!». (امین، ۱۳۸۴ش: ۱۲۲ و ۱۲۳)

ب) جواب حلی:

همراهی خواجه با مغول دلایلی نیز داشته که عبارت است از:

۱. نیاز مغول به خواجه و همراهی اجباری

حسن امین می‌نویسد: «این که خواجه در رکاب هولاکو می‌باشد، دلیلی برای تشویق به حمله نیست. زیرا در دومین یورش مغولان به فرماندهی هولاکوخان، آن‌هنگام که قلاع اسماعیلیه به تسلیم او درآمدند و اسماعیلیه قتل عام شدند، خواجه با دو تن دیگر به سبب شهرت‌شان و نیاز خان مغول به تخصص آن‌ها از مهلکه جان سالم به در بردند. آن دو تن دیگر، دو پزشک به نام‌های موفق الدوله و رئیس الدوله بودند». (امین، ۱۳۸۴ش: ۴۲)

۲. همراهی با مغول برای تقلیل کشتار و حفظ میراث علمی

امام خمینی در این زمینه می‌گوید: «اما قضیه خواجه نصیر و امثال خواجه نصیر، شما می‌دانید این را که خواجه نصیر که در این دستگاه وارد می‌شد، نمی‌رفت وزارت بکند، می‌رفت آن‌ها را آدم بکند؛ نمی‌رفت برای این که در تحت نفوذ آن‌ها باشد، می‌خواست آن‌ها را مهار کند تا آن اندازه‌ای که بتواند. کارهایی که خواجه نصیر برای مذهب کرد آن کارهاست که خواجه نصیر را خواجه نصیر کرد». (خمینی، ۱۳۷۸ش: ۱۵۰)

حسن امین در این باره می‌نویسد: «خواجه طوسی که عالم و مدبر بود، فهمید که پیروزی نظامی بر مغولان غیر ممکن است. از این رو دست به فعالیت فرهنگی زد و برای آن که مغولان در عرصه فکری نیز غلبه نیابند، کوشید در مقام یک منجم اعتماد

هولاکو را به خود جلب کند و در نتیجه از کشته شدن مردم و علما و از میان رفتن کتاب‌ها جلوگیری نماید. با جلب اعتماد هولاکو، در نخستین گام، اداره اوقاف به عهده خواجه نهاده شد». (امین، ۱۳۸۴ش: ۴۳-۴۴)

در موضوع کمک خواجه به تقلیل کشتار و جنایت و حفظ میراث علمی شواهدی ذکر شده است که عبارتند از:

الف) غنی نمودن کتابخانه‌ها توسط خواجه

در این باره حسن امین می‌نویسد: «دیری نگذشت که کتابخانه‌ها آکنده از کتاب شدند و کتابخانه مراغه به کتابخانه‌ای منحصربه‌فرد تبدیل شد و فرهنگ اسلامی دوباره احیا گردید». (امین، ۱۳۸۴ش: ۴۶)

ب) استفاده از اهل سنت در احیای کتابخانه‌ها

حسن امین به نقل از ابن فوطی می‌نویسد: «بر اساس کتاب «تلخیص مجمع الاداب فی معجم الالقاب» نوشته ابن الفوطی، امر خزائن کتب بغداد پس از سقوط، به فرمان خواجه نصیرالدین طوسی بر عهده ابن ابی‌الحدید و برادرش موفق‌الدین و ابن الساعی نهاده می‌شود». (امین، ۱۳۸۴ش: ۴۸-۴۹)

از این مطلب به دست می‌آید که خواجه در علم‌پروری و اهمیت دادن به آن از اهل سنت نیز استفاده نموده است و لذا در این مسئله با آن‌ها دشمنی ندارد.

ج) انتقال کتب به کتابخانه مراغه

حسن امین می‌نویسد: «نوشته ابن الفوطی که معاصر این رخداد است نشان می‌دهد که کتابخانه‌های بغداد به تدبیر خواجه نصیرالدین از گزند نابودی ایمن ماندند. خاصه این که بر اساس نقل ابن الفوطی و ابن‌شاکر کتبی و ابن‌کثیر و مقریزی بسیاری از کتب کتابخانه‌های بغداد و عراق به رصدخانه مراغه منتقل شده بود که بیش از ۴۰۰ هزار کتاب در آن جمع شده بود». (امین، ۱۳۸۴ش: ۴۹؛ برای مطالعه بیشتر ر.ک: ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ق: ۲۴۹/۱۳؛ ابن‌شاکر، بی‌تا: ۲۵۰/۳؛ ابن‌العبری، ۱۹۹۲م: ۱۸۰؛ ابن‌فوطی، ۱۴۲۴ق: ۲۵۲)

د) نجات دادن مدرسه مستنصریه بغداد از تخریب نمودن آن توسط مغول. (امین،

۱۳۸۴ش: ۵۰)

ذ) دعوت علمای جهان اسلام به مراغه برای حفظ آثار و گسترش علوم. در این دعوت علمایی از دمشق، موصل، قزوین، تغلیس، مغرب و... حضور پیدا کردند. (شوشتری، ۱۳۷۷ش: ۵۴۶/۳؛ امین، ۱۳۸۴ش: ۵۱)

ر) جلوگیری از قتل و غارت بیشتر (جلوگیری از کشته شدن برخی علمای اهل سنت)

بنا بر نقل تاریخ، هولاکو قصد کشتن ابن ابی الحدید و برادرش موفق الدین را داشت که ابن علقمی نزد خواجه آمد و از او خواست تا با وساطت نمودن نزد هولاکو، مانع از این کار شود و خواجه بدون توقف حرکت نمود و جان آنها را حفظ کرد. (هندوشاه، ۱۳۵۷ش: ۲۴۷/۳)

مورد دیگر حفظ جان علاءالدین جوینی بود که از خواجه خواستند و خواجه حرکتی نمادین انجام داد و با گرفتن اسطرباب و ایجاد آتش و بخور به خیمه هولاکو رفت و گفت قرار بود حادثه بدی رخ دهد که من دعا کردم و نشد و سزاوار است تو هم دستور دهی تا زندانیان را آزاد کنند و او جوینی را آزاد کرد. (ابن شاکر، بی تا: ۲۴۷/۳)

۳. مصادر سنی مذکور به نقش خواجه اشاره نداشتند، اما تعبیر ابن تیمیه، ابن قیم، سبکی و ابن عماد مشابه هم هستند و حداقل می توان آنها را متهم نمود که نسبت به شیعه تعصب داشتند. حسن امین به نقل از دکتر شیبی می نویسد: «داستان فتح بغداد، اگر چه نتیجه ایلغار عمومی مغول و برانداختن همه حکومت ها از ترکستان تا عراق بود، ولیکن به دلیل عناد دیرین سنی و شیعه، گنااهش به گردن شیعه افتاد». (امین، ۱۳۸۴ش: ۲۷۸؛ شیبی، ۱۳۸۷ش: ۵۱)

۲-۲. نقد همکاری ابن علقمی با مغول

ابن تیمیه در مورد ابن علقمی نیز مدعی است که با مغول همکاری داشته است. در جواب، این ادعا نیز به صورت نقضی و حلی پاسخ داده می شود. در بحث جواب نقضی خواجه ذکر شد که علمای اهل سنت در همکاری با مغول پیش دستی کردند. اما جواب حلی مسئله بدین صورت است:

۱. نبودن زمام امور در دست ابن علقمی

حسن امین با استناد به کتاب «الحوادث الجامعة» شواهدی ارائه می‌کند که بر اساس آن‌ها زمام امر سپاه خلیفه اصلاً در دست ابن علقمی نبود، بلکه مسئول سپاه نخست شرابی و سپس ایک دواتدار صغیر، دشمن ابن علقمی بوده است. (امین، ۱۳۸۴: ۲۷۸) همچنین ابن الفوطی مؤلف «الحوادث الجامعة» نشان می‌دهد که زمام سپاه خلیفه عباسی پیش از به وزارت رسیدن ابن علقمی از هم گسیخته بود و این وضع تا آمدن مغولان ادامه یافت. (ابن الفوطی، ۱۴۲۴ق: ۳۰)

۲. گزارش‌هایی از همکاری ابن علقمی با خلیفه و دلسوزی او نسبت به خلیفه وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

ابن العبری می‌نویسد: «ولما فتح هولاکو تلك القلاع أرسل رسولاً آخر إلى الخليفة وعاتبه على إهماله تسيير النجدة. فشاوروا الوزير فيما يجب أن يفعلوه فقال: لا وجه غير إرضاء هذا الملك الجبار ببذل الأموال والهدايا... قال الدويدار الصغير وأصحابه: إن الوزير إنا يدبر شأن نفسه مع التاتار و هو يروم تسليمنا إليهم فلا نمكنه من ذلك. فبطل الخليفة بهذا السبب تنفيذ الهدايا الكثيرة... فغضب هولاکو وقال: لا بد من مجيئه هو بنفسه أو يسير أحد ثلاثة نفر إما الوزير وإما الدويدار وإما سليمان شاه؛ وقتی که هولاکو قلاع اسماعیلی را فتح نمود فرستاده‌ای سمت خلیفه گسیل داشت. با ابن علقمی مشورت کردند و وی گفت که با ارسال هدایا هولاکو را منصرف از آمدن کنید. دواتدار صغیر گفت که ابن علقمی قصد تسلیم ما را دارد و خلیفه به آن‌ها گوش داد و لذا هولاکو عصبانی شده و گفت باید یا خود خلیفه و یا یکی از سه نفر (وزیر - دواتدار - سلیمان‌شاه) پیش من بیایند». (ابن العبری، ۱۹۹۲م: ۱۶۹)

ذهبی نیز به این مسئله اشاره نموده است. (ذهبی، ۱۴۲۳ق: ۳۲/۴۸)

ابن الفوطی می‌نویسد: «سنة أربع وأربعين وستمائة: فيها كتب الوزير مؤيد الدين محمد بن العلقمی إلى الخليفة ينهي حال بعض الأمراء ويقول في آخر كلامه: وهو مدبر: در سال ۶۴۴ هجری ابن علقمی وضعیت بعضی از امراء را به خلیفه گوشزد نمود (که شایسته نیستند)». (ابن الفوطی، ۱۴۲۴ق: ۱۶۸)

۳. وجود تناقضات و عدم اتفاق در اخبار

وقتی به دیدگاه‌های تاریخ‌نگاران اهل سنت درباره ارتباط ابن علقمی با مغول‌ها دقت شود، آن‌ها در بیان چگونگی ارتباط ابن علقمی با مغول‌ها اظهار نظرهای متفاوتی کرده‌اند. البته در علت اقدام وزیر تقریباً اتفاق نظر دارند؛ یعنی واقعه کرخ و کشتار شیعیان را علت خشم وزیر و دعوت او از مغول‌ها می‌دانند. برخی از منابع صرف ارتباط ابن علقمی با مغول را بیان می‌کنند، بدون آن که از نحوه این ارتباط سخن گویند؛ بعضی نیز فرستادن برادر و غلام وزیر توسط ابن علقمی به سوی مغول را به عنوان نحوه ارتباط و دعوت از مغول‌ها مطرح می‌کنند. مورخان دیگر تراشیدن سر یک مرد و نوشتن پیام برای مغولان بر روی سر او را ذکر می‌کنند. آنچه از این گزارشات به دست می‌آید این است که مسلم است میان این منابع اتفاق نظر وجود ندارد.

۴. شایعه بودن همکاری ابن علقمی با مغول

حسن امین می‌نویسد: «همدستی ابن العلقمی با هولاکو به تصریح خواجه رشید الدین فضل الله شایعه‌ای بود که اراذل و اوباش طرفدار دواتدار پراکنده کردند. خواجه رشید می‌گوید: چون دواتدار دشمن وزیر بود، اتباع او از اوباش شهر بین مردم شایعه نمودند که وزیر با هولاکو اتفاق دارند.» (امین، ۱۳۸۴: ۲۷۸) رشیدالدین فضل الله نیز همین مطلب را متذکر می‌شود. (همدانی، ۱۳۷۳: ۶۹۸/۲) در ادامه، حسن امین بیان می‌دارد که مورخان غیر متعصبی همچون عطاملک جوینی، صاحب کتاب «العسجد المسبوك»، ابن العبری و ابن الفوطی که معاصر این حوادث بوده‌اند، چرا چیزی در این باب نگفته‌اند. (امین، ۱۳۸۴: ۲۷۹)

۵. معقول نبودن همکاری ابن علقمی با مغول و تراشیدن سر غلام برای جاسوسی

حسن امین در این رابطه می‌نویسد: «اگر سقوط بغداد را به دعوت ابن العلقمی از هولاکو منسوب کنیم، دیگر فتوحات مغولان در شرق و غرب را باید به چه چیزی منسوب کنیم؟». (امین، ۱۳۸۴: ۲۸۴)

اما این که برخی گفته‌اند نامه‌ای را بر سر یک غلام تراشیدند و وی را به سمت مغول فرستادند، درست نیست. زیرا اولاً باید مدتی طول بکشد تا موی سر او رشد کرده باشد تا بتوان او را به سمت لشکر مغول فرستاد، در حالی که محاصره بغداد فقط یک ماه طول کشید. ثانیاً چطور غلام تحمل نموده که سر وی را سوراخ نمایند تا بر آن نوشته ایجاد کنند.

حسن امین در این باره به درستی می‌نویسد: «این تخیل خیلی خنده‌دار و گریه‌دار است که در تاریخ ذکر شده است». (امین، ۱۳۸۴: ۲۸۱)

۶. معتمد بودن ابن علقمی نزد خلیفه و هولاکو

در رابطه با معتمد بودن ابن علقمی نزد خلیفه، ابن طقطقی می‌گوید: «خواص خلیفه با وی (ابن علقمی) حسادت می‌نمودند و در پیش خلیفه از وی بد حرف می‌زدند.» (ابن طباطبا، ۱۹۲۷م: ۱۲۴) منهاج السراج جوزجانی آورده است: «اطرافیان خلیفه نامه‌ای را که وزیر به هولاکو نوشته بود، به خلیفه نشان دادند، اما خلیفه ادعای آن‌ها را قبول نکرد. چون می‌دانست میان آن‌ها با وزیر کدورت وجود دارد و آن‌ها قصد متهم کردن او را دارند.» (جوزجانی، ۱۳۴۳: ۱۹۳/۲)

در رابطه با معتمد بودن در نزد هولاکو، اکثر مورخین در منابع تاریخی به این مطلب اشاره کرده‌اند که هولاکو بعد از فتح بغداد، امور شهر را به ابن علقمی سپرد. (ابن طباطبا، ۱۹۲۷م: ۱۲۴؛ خواند امیر، ۱۳۳۳: ۹۶/۳؛ ابن الفوطی، ۱۴۲۴ق: ۲۳۷-۲۳۸) حال اگر ابن علقمی به خلیفه خیانت کرده بود، مغول به او اعتماد نمی‌کرد و با خود می‌گفت که ابن علقمی سابقه خیانت دارد و لذا او را صاحب منصب نمی‌نمود. نکته جالب آن است که هولاکو حتی بعد از فوت ابن علقمی، وزارت و امور را به پسر ابن علقمی می‌سپارد. (ابن الفوطی، ۱۴۲۴ق: ۲۳۷-۲۳۸)

۷. رفتن خلیفه به سمت هولاکو با اراده خودش

برخی گفته‌اند که ابن علقمی خلیفه را فریب داد تا نزد هولاکو برود. باید گفت که این مسئله به دو دلیل صحت ندارد:

اولاً، برخی منابع رفتن خلیفه به سمت مغول را با انتخاب و اراده خلیفه ذکر کرده‌اند. ابن العبری می‌نویسد: «هولاکو خلیفه را مخیر به آمدن به خدمت خودش نمود و خلیفه وقتی دید که چه بخواهد و چه نخواهد باید خدمت هولاکو برود، اجازه حضور خواست و رفت.» (ابن العبری، ۱۹۹۲م: ۱۷۰) ابن طقطقی نیز می‌گوید: «هولاکو امر کرد که خلیفه به همراه خانواده به خدمتش برسند و آن‌ها به سمت هولاکو رفتند.» (ابن طباطبا، ۱۹۲۷م: ۱۲۳) حمد الله مستوفی نیز به رفتن خلیفه با خواست خودش اشاره دارد. (مستوفی، ۱۳۸۷ش: ۵۸۹)

ثانیاً، معقول نیست که پیشنهاد ابن علقمی از طرف خلیفه و درباریان به راحتی مورد قبول واقع شود.

در کتب تاریخی ذکر شده است که ابن علقمی به خلیفه و اطرافیان (حتی پسر خلیفه که با ابن علقمی مشکل داشت) پیشنهاد خروج از قصر برای دیدار با هولاکو (به قصد ازدواج) می‌دهد و آن‌ها از قصر خارج می‌شوند. حال آن‌ها چگونه به راحتی این پیشنهاد را قبول می‌نمایند؟!!!

۸. عدم تمایل ابن علقمی به سقوط خلافت

ابن طقطقی و ابن فوطی، شعری در این باب نقل می‌کنند که به ناراحتی ابن علقمی از سقوط خلافت اشاره دارد و نگرانی خود را از گوش ندادن دربار عباسی به نظراتش ابراز می‌دارد. (ابن طباطبا، ۱۹۲۷م: ۱۳؛ ابن الفوطی، ۱۴۲۴ق: ۲۳۰) ابن طقطقی در ادامه می‌گوید که حتی قبل از رفتن نزد هولاکو، ابن علقمی نگرانی خود از اوضاع را به خلیفه می‌گوید و خلیفه به ابن علقمی امر می‌کند که خارج شده و به سمت هولاکو برود و وی نیز اطاعت می‌کند. (ابن طباطبا، ۱۹۲۷م: ۱۲۴)

ابن کثیر در مورد عدم تمایل ابن علقمی به سقوط خلافت می‌نویسد که ابن علقمی خواست با ارسال هدایا جلوی حمله هولاکو را بگیرد که درباریان نگذاشتند. (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ۲۳۴/۱۳)

در آخر باید نکته‌ای که رسول جعفریان ذکر می‌کند را بیان داشت. او می‌نویسد: «مغولان هزار کیلومتر راه آمده بودند تا ایران و عراق را فتح کنند. در این باره نیازی

نبود تا از مسلمانان کسی آن‌ها را تحریک به گرفتن بغداد کند. در حقیقت کلید تثبیت فتوحات آن‌ها (مغولان) ساقط کردن دولت عباسی بود که مشروع‌بخش دولت‌های محلی بود». (جعفریان، ۱۳۸۵: ۶۳۱)

۳. کاهش سپاه خلیفه (در جنگ با مغول) توسط ابن‌علقمی

سومین اتهامی که ابن تیمیه و پیروانش به ابن‌علقمی نسبت می‌دهند، تلاش او برای کاهش سپاه مسلمین است تا در برابر مغول شکست بخورند.

ابن تیمیه می‌گوید: «وزیر بغداد ابن‌العلقمی الرافضی هو الذی خامر علی المسلمین و کاتب التتار حتی أدخلهم أرض العراق بالمکر والخدیعة ونهی الناس عن قتالهم؛ ابن‌علقمی مسلمین را فریب داده و با مغول مکاتبه نمود تا این که وارد عراق شدند و وی مردم را از جنگ با مغول بازداشت.» (ابن تیمیه، ۱۴۲۶ق: ۶۳۶/۲۸) او در جاهای دیگر به این مسئله اشاره می‌کند و حتی قطع ارزاق لشکر و امور دیگر را نیز به ابن‌علقمی نسبت می‌دهد. (ابن تیمیه، بی‌تا: ۱۰۲/۵) افراد دیگری همچون منہاج السراج جوزجانی، ابن‌کثیر، ذهبی و سیوطی این اتهام ابن تیمیه را تأیید و به کاهش سپاه توسط ابن‌علقمی اشاره کرده‌اند. (جوزجانی، ۱۳۴۳ش: ۱۹۱/۲؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹ق: ۸۳/۹؛ سیوطی، بی‌تا: ۴۰۱؛ ذهبی، ۱۴۲۳ق: ۶۳/۴۷)

۱-۳. نقد کاهش سپاه توسط ابن‌علقمی

ابتدا اصل کاهش سپاه توسط ابن‌علقمی را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهیم و در ادامه به واکاوی دلیل تلاش برای کاهش سپاه را مورد بررسی قرار می‌دهیم. اما اینکه اصل کاهش سپاه توسط چه کسی بوده؛ در برخی منابع آمده است که کاهش سپاه، توسط خود خلیفه صورت گرفته بود.

ابن الفوطی می‌نویسد: «سنة خمسین و ستمائة: فیها فارق کثیر من الجند بغداد لإنقطاع أرزاقهم و لحقوا ببلاد الشام ... و کان الخلیفة قد أهمل حال الجند و منعهم أرزاقهم و أسقط أكثرهم من دساتیر دیوان العرض. فألت احوالهم إلى سؤال الناس و بذل و جوههم فی الطلب فی الأسواق و الجوامع. و نظم الشعراء فی ذلک الأشعار...؛ در سال ۶۵۰ هجری شمار زیادی از سپاهیان به دلیل قطع ارزاق و حقوق از سپاه خارج شدند و به شام رفتند ...

خلیفه به وضع سپاهیان توجهی نداشت و حقوق آن‌ها را قطع کرده بود. به همین دلیل فقر و بیچارگی آن‌ها باعث شد تا در خیابان‌ها و محافل گدایی کنند».
(ابن الفوطی، ۱۴۲۴ق: ۲۰۲ و ۲۲۹؛ امین، ۱۳۸۴ش: ۱۹۰)

خواند امیر می‌گوید: «حکم شد (توسط مغول) که طبقی از زر احمر و جواهر پیش خلیفه برند و او را به تناول آن اشیاء تکلیف نمایند. چون آن طبق به نظر مستعصم رسید، گفت زر و جواهر چگونه توان خورد و ترجمن از زبان ایلخان جواب داد که چیزی که نتوان خورد، چرا فدای جان خود و چندین هزار مسلمان نکردی و به سپاه ندادی تا ملک موروث تو را از تعرض لشکر بیگانه محفوظ دارند؟ خلیفه چون در این باب عذری مقبول نداشت... آه سرد کشید». (خواند امیر، ۱۳۳۳ش: ۹۶/۳)

ابن کثیر نیز به جمع‌آوری مال توسط خلیفه اشاره دارد. (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق: ۲۳۶/۱۳)
اما اینکه دلیل تلاش بر کاهش سپاه خلیفه چه بوده است را می‌توان دو علت برای آن ذکر نمود: جمع‌آوری اموال؛ خیانت برای براندازی خلافت.

جمع اموال توسط ابن‌علقمی مردود است. زیرا منابع آن را انکار می‌نمایند. ابن طقطقی می‌نویسد: «وكان مؤيد الدين الوزير عفيفاً عن أموال الديوان وأموال الرعية متنزهاً مترفعاً؛ ابن‌علقمی از گرفتن اموال دیوان و رعیت متنزه بود». (ابن طباطبا، ۱۹۲۷م: ۱۲۴)
اما این که ابن‌علقمی به خاطر خیانت و براندازی خلافت، باعث کاهش سپاه شده باشد نیز مردود است. زیرا منابع طور دیگری واقعه را بیان می‌کنند؛ قبلاً بیان شد که ابن طقطقی شعری را نقل کرد که در آن ابن‌علقمی از اوضاع بد دستگاه خلافت اظهار ناراحتی می‌نمود. او در ادامه می‌گوید: «كان أصحابه مستولين عليه و كلهم جهال من أرذال العوام إلا وزيره مؤيد الدين محمد بن العلقمي، فإنه كان من أعيان الناس و عقلاء الرجال و كان مكفوف اليد مردود القول؛ همه درباریان از نادانان و أراذل بودند، غیر از ابن‌علقمی که از عقلا و دست پاک بود، ولی به حرفش توجهی نمی‌شد». (ابن طباطبا، ۱۹۲۷م: ۱۲۴)
ابن طقطقی در ادامه گزارش می‌دهد که ابن‌علقمی از خلیفه اموری همچون احتیاط در مسئله را خواستار بود تا خلافت ساقط نگردد؛ ولیکن قطع ارزاق توسط درباریان شایعه شد.

ابن العبری نیز به ضعف خلیفه اشاره می‌کند و این که حتی خلیفه راضی به حفظ بغداد (بدون ممالیک دیگر) بود و می‌گفت بغداد برایم کافی است و لذا تصمیم اشتباه گرفت. (ابن العبری، ۱۹۹۲م: ۱۵۵)

ذهبی تصریح می‌کند که خود خلیفه باعث کم شدن سپاه شد و می‌نویسد: «کان الخلیفة قد أهدم حال الجند و تعثروا و افتقروا و قطعت أخبازهم؛ خلیفه در حق لشکریان کوتاهی و سستی نمود و نان و ارزاقشان را قطع کرد». (ذهبی، ۱۴۲۳ق: ۳۲/۴۸)

ابن خلدون و رشیدالدین همدانی نیز تصریح دارند که خود خلیفه باعث کاهش سپاه شد. (ابن خلدون، ۱۴۲۱ق: ۵۳۶/۳ و ۵۳۷؛ همدانی، ۱۳۷۳ش: ۶۹۹/۲)

علاوه بر این، هیچ‌یک از منابع سخنی از اطرافیان خلیفه و درباریان اهل سنت درباره تجهیز سپاه به میان نیاورده‌اند، در حالی که این افراد در نقطه مقابل وزیر قرار داشتند؛ مخصوصاً این که مجاهدالدین دواتدار صغیر و دیگر افراد دربار، وزیر را به ارتباط با مغول‌ها متهم می‌کردند؛ به این ترتیب که وی درصدد آوردن مغول‌ها به بغداد است، پس چگونه با چنین خطر بزرگی مقابله نمی‌کنند و دست روی دست گذاشته، شاهد کاهش سپاه هستند؛ حال آن که ضروری‌ترین مسئله برای مقابله با مغول‌ها، وجود سپاه مقتدر بود. بنابراین به نظر می‌رسد کاهش سپاه با موافقت خلیفه و به دلیل مال‌اندوزی او صورت گرفت.

نتیجه‌گیری

در نوشتار مذکور بیان شد که ابن تیمیه و پیروان تفکر وی که بعد از او پدید آمدند، به دلیل تعصب مذهبی و نگاه غیرمنصفانه به مسئله شیعه و سنی‌گری و ناراحتی از سقوط دستگاه خلافت عباسی، اتهاماتی به خواجه نصیرالدین طوسی و ابن‌علقمی منتسب کرده‌اند. اساس اتهاماتی که به این دو شخصیت شیعی زده شد، به‌خاطر همراهی آنان با حاکمان مغول بود. در این پژوهش سه مورد از اتهامات ابن تیمیه را بیان کردیم. اتهام اولی که ذکر شد مسئله همکاری خواجه نصیر با مغول در قتل خلیفه بود. در نقد این اتهام ذکر کردیم که بر اساس گزارش‌های تاریخی، از ابتدا مغولان مأمور به فتح بغداد و قتل خلیفه شده بودند و نیاز به اشاره خواجه به این

مسئله نبود. در ادامه نیز شواهد موجود بر نفی نقش خواجه در قتل خلیفه ذکر شد. اتهام دومی مسئله همکاری خواجه نصیر و ابن علقمی با حکومت مغول بود. در نقد این اتهام بیان شد که همراهی خواجه نصیر با مغول اجباری و برای تقلیل کشتار و حفظ میراث علمی صورت گرفت و درباره ابن علقمی نیز ذکر شد که زمام امور را در دست نداشت. از طرفی نیز نسبت به خلیفه دلسوز بودند و اتهام همکاری وی با مغول شایعه تاریخی است. سومین اتهام، کاهش سپاه خلیفه (در جنگ با مغول) توسط ابن علقمی است که در نقد آن مطالبی همچون کاهش سپاه توسط خود خلیفه و نبود انگیزه در ابن علقمی برای کاهش ذکر شد.

فهرست منابع

۱. ابن العبري، ابوالفرج، (۱۹۹۲م)، تاريخ مختصر الدول، بيروت: انتشارات دارالمشرق.
۲. ابن الفوطي، كمال الدين أبي الفضل عبدالرزاق بن أحمد الشيباني البغدادي، (۱۴۲۴ق)، الحوادث الجامعة، بيروت: دارالكتب العلمية.
۳. ابن تغري بردي، جمال الدين يوسف، (بی تا)، النجوم الزاهرة فی ملوك مصر و القاهرة، مصر: مؤسسة المصرية العامة.
۴. ابن تیمیه، تقی الدين احمد بن عبدالحليم، (۱۴۰۸ق)، الفتاوى الكبرى، بيروت: دارالكتب العلمية.
۵. _____، _____، (بی تا)، منهاج السنة النبوية، بيروت: مؤسسة قرطبة.
۶. _____، _____، (۱۴۲۶ق)، مجموع الفتاوى، مصر: دار الوفاء، سوم.
۷. ابن خلدون، عبد الرحمن، (۱۴۲۱ق)، تاريخ ابن خلدون، بيروت: دارالفكر.
۸. _____، _____، (۲۰۰۹م)، مقدمة ابن خلدون، بيروت: دارالكتب العلمية.
۹. ابن شاکر، محمد، (بی تا)، فوات الوفيات، بيروت: دارصادر.
۱۰. ابن طباطبا، محمد بن علی معروف به ابن طقطقی، (۱۴۱۸ق)، الفخری فی الاداب السلطانیة، بيروت: دارالقلم العربی.
۱۱. ابن کازرونی، ظهیر الدین علی بن محمد، (۱۳۹۰ق)، مختصر التاريخ من أول الزمان إلى منتهی دولة بنی العباس، بغداد: المؤسسة العامة للصحافة و الطباعة.
۱۲. ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء (۱۴۱۹ق)، البدايئة و النهایة، بيروت: دارالفکر، دوم.
۱۳. ابوالفداء، اسماعیل بن علی (بی تا)، المختصر فی أخبار البشر، بيروت: دارالكتب العلمية.
۱۴. امین، سید حسن، (۱۳۸۴ش)، الاسماعیلیون و المغول و نصیر الدین الطوسی، قم: مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامی، سوم.
۱۵. جعفریان، رسول، (۱۳۸۵ش)، تاريخ تشيع در ايران، قم: انصاریان.
۱۶. جوزجانی، منهاج السراج، (۱۳۴۳ش)، طبقات ناصری، کابل: انجمن تاريخ افغانستان.
۱۷. خمینی، روح الله، (۱۳۷۸ش)، كشف الاسرار، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۸. خواند امیر، غیاث الدین الحسینی، (۱۳۳۳ش)، حبیب السیر، تهران: خیام.
۱۹. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، (۱۴۲۳ق)، تاريخ الاسلام، بيروت: دارالكتاب العربی، دوم.

۲۰. سبکی، عبد الوهاب بن علی بن عبدالکافی، (۲۰۱۲م)، طبقات الشافعیه الکبری، بیروت: دارالکتب العلمیه، دوم.
۲۱. سیوطی، جلال الدین، (بی تا)، تاریخ الخلفاء، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۲. شوشتری، نور الله بن شریف الدین، (۱۳۷۷ش)، مجالس المؤمنین، تهران: انتشارات اسلامی، چهارم.
۲۳. شبی، کامل مصطفی، (۱۳۸۷ش)، تشیع و تصوف، تهران: امیرکبیر، پنجم.
۲۴. صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، (۱۴۲۰ق)، الوافی بالوفیات، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۵. غامدی، سعد بن محمد، (۱۴۰۳ق)، سقوط الدوله العباسیه ودور الشیعه بین الحقیقه و الاوهام، ریاض: دار ابن حذیفه، دوم.
۲۶. غسانی، الملک أشرف، (۱۳۹۵ق)، العسجد المسبوك والجوهر المحکوک، بیروت: دارالتراث الاسلامی.
۲۷. مستوفی، حمد الله، (۱۳۸۷ش)، تاریخ گزیده، تهران: امیر کبیر.
۲۸. نخجوانی، هندوشاه، (۱۴۰۲ق)، تجارب السلف، اصفهان: نفائس مخطوطات.
۲۹. همدانی، رشید الدین فضل الله، (۱۳۷۳ش)، جامع التواریخ، تهران: البرز.
۳۰. هندوشاه بن سنجر، (۱۳۵۷ش)، تجارب السلف، تهران: طهوری.